

تدوین حدیث و حجیت آن

عبدالمجید مرادزهی خاشی

یعنی: «کتاب را به سوی تو فرود آوردیم تا آنچه را که فرود آمده، برای مردم بیان نمایی، باشد که ایشان بیندیشند.» سپس توسط همین قرآن از وظیفه و مسؤولیت پیامبر جهانیان را آگاه ساخت و بارها اعلام گردید که این شخص کلمات و حروف قرآن را به شما می آموزد و معانی، مطالب، رموز و حکمت‌های آن را برای شما بیان می کند چنان که فرموده است:

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (البقرة / ۱۵۱)

یعنی: «چنان که پیامبری را در میان شما از قوم شما فرستادیم، آیات ما را برای شما می خواند و شما را پاک می سازد و کتاب و حکمت را به شما تعلیم می دهد و آنچه را که نمی دانستید به شما می آموزاند.» و در جایی دیگر می فرماید:

لَقَدْ مِّنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران / ۱۶۴)

یعنی: «همانا خداوند بر مؤمنان منت گذاشت آنگاه که در میان ایشان پیامبری از خود ایشان فرستاد آیات الله را بر آنها می خواند و آنان را پاک می سازد و آنان را کتاب و دانش می آموزاند؛ یقیناً آنها پیش از این در گمراهی آشکار بودند.»

و در جایی دیگر می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (الجمعة / ۲)

یعنی: «اوست آن ذاتی که پیامبری را از خود آنها در میان درس نخواننده‌ها برانگیخت. آیات او را بر آنان می خواند و آنان را پاک می کند و به آنان کتاب و دانش می آموزاند و به درستی که آنها پیش از این در گمراهی آشکار قرار داشتند.» در این هر سه آیه، دو چیز جدا از یکدیگر بیان گردیده

بدیهی است قرآن کریم به عنوان قانون اساسی بشریت، و احادیث و سنت رسول گرامی اسلام صلی الله و علیه وسلم به منزله آیین نامه عملی و تفصیلی آن است. احکام و مسائل قرآن بدون در نظر گرفتن سنت، قابل فهم و عمل نیست. و همچنان که حفظ و بقای قرآن تا قیامت از طرف خداوند متعال تضمین شده است، احادیث و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز به تبع آن محفوظ و باقی خواهد ماند. بنابراین، سنت پیامبر اکرم جزء لاینفک قرآن به شمار می آید. و چنان که ایمان و عمل به قرآن لازم است، اعتقاد به سنت و عمل به آن نیز ضروری است.

ولی متأسفانه بعضی از کج اندیشان فقط قرآن را حجت دانسته و آن را ملاک عمل قرار می دهند و عقیدتاً و یا عملاً سنت را حجت نمی دانند.

این بحث به عنوان «تدوین حدیث و حجیت آن» که در مقدمه معارف الحدیث جلد اول آورده شده، توسط یکی از اساتید و شیوخ حدیث هند نگاشته شده است و در موضوع خود بحث بسیار جالب و جامعی است، تقدیم خوانندگان گرامی می شود. امید است خوانندگان محترم بهره کافی از آن ببرند.

بدون تردید، قرآن کریم اصل و اساس دین و شریعت و اولین و محکم ترین سند آن می باشد. البته وظیفه قرآن فقط بیان اصول و قوانین اساسی است. تفریع و تفصیل و توضیح، وظیفه حدیث و سنت است. هر کس که اهل فهم و درک است می داند که قرآن کریم بدون واسطه پیامبر، بطور مستقیم به اُمت داده نشده است تا آن را خود سرانه و یا با کمک دیگران بخوانند، بفهمند و بر آن، عمل کنند. بلکه پیش از نزول آن، رسول برگزیده ای را مبعوث و به جهانیان اعلام نمود، آنگاه قرآن پاک را بر وی نازل کرد تا مردم از طریق وی به حقایق و معانی قرآن پی ببرند و در پرتو هدایتها و ارشادهای وی، این کتاب مقدس الهی را درک کنند و بفهمند، چنان که در خود قرآن کریم اعلام گردیده است: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ** - النحل / ۴۴

۱- تلاوت آیات ۲- تعلیم کتاب. مفهوم تلاوت آیات واضح و روشن است. البته درباره تعلیم کتاب باید غور و تدبر شود که مراد از آن چیست؟ اگر مراد از آن، خواندن و آموزش آیات قرآن باشد، از تلاوت، آیات امری جداگانه به حساب نمی آید. در حالی که جدا و مستقل از آن ذکر گردیده است. پس قطعاً منظور آن، تشریح آیات و توضیح معانی و مطالب آنها و بیان احکام و حکم آنهاست.

وقتی از قرآن مجید معلوم گردید که تلاوت و تبلیغ الفاظ و کلمات قرآن جزو وظیفه و برنامه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم است، بنا بر این، بیان مطلب و توضیح معانی آن نیز جزو وظایف رسالت می باشد. بدیهی و واضح است، همچنان که متن قرآن حجت است، توضیحات نبوی و شرح آن نیز حجت و واجب القبول است. و گر نه موظف کردن آن حضرت به تعلیم کتاب و آن را جزو مناصب نبوت قرار دادن، عبث و بی معنی به حساب می آید.

خلاصه، با توجه به نصوص قرآن همچنان که پیامبر اکرم «رسول خداوند متعال است، معلم و شارح آن پیام نیز می باشد.

پس هر کس که بر رسالت و نبوت ایشان ایمان داشته باشد، همچنان که نمی تواند منکر این امر شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم متن قرآن را تلاوت و تبلیغ کرده است، نیز نمی تواند منکر این شود که ایشان آن را تبیین و تشریح نموده است. و از آن جایی که قرآن کریم آخرین کتاب خداوند متعال و آن حضرت صلی الله علیه و سلم آخرین پیامبر اوست و کتاب یا پیامبری دیگر نخواهد آمد، لذا لازم و ضروری است که آخرین کتاب آسمانی از هنگام نزولش تا قیامت محفوظ و باقی بماند و چون حفظ و بقایش ضروری است، برای درک مفاهیم و عمل بر آن، لازم است که تشریحات و توضیحات قولی و عملی آن حضرت صلی الله علیه و سلم پیرامون آن، در هر عصر و زمان، منقول، متداول و موجود باشند.

آنچه تا این جا بیان گردید، خلاصه اش چنین است:

۱- بر اساس نصوص و شواهد قرآن، پیامبر اکرم «شارح و معلم قرآن هستند.

۲- همچنان که آن حضرت متن قرآن را تبلیغ کرده اند، شرح و توضیح آن را نیز بیان داشته اند.

۳- حفظ و بقای شرح و توضیح آن حضرت پیرامون

قرآن، مانند حفظ و بقای خود قرآن، لازم و ضروری است. حالا این مطلب را بیان می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به دو صورت قرآن را تعلیم دادند:

۱- آن حضرت صلی الله علیه و سلم با عمل خود نیز روش عمل بر آن را آموختند و با قول خود آن را تشریح و تبیین فرمودند. روش تشریح عملی چنین بود که وقتی حکم و دستوری در قرآن نازل می شد، ایشان با عمل خود بر آن، حکم آن را برای مردم بازگو کردند که بر اثر آن، مفهوم الفاظ قرآن نیز مشخص گردیده و تصویر عملی حکم نازل شده، در معرض دید همگان قرار گرفت. مثلاً در قرآن کریم فرمان تأکیدی اقامه نماز نازل گردید و از ارکان آن (مانند: قیام، سجده، قرائت و غیره) نیز بحث شده است. ولی ترتیب این ارکان و چگونگی ادای آنها در جایی ذکر نشده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم با روش عملی خود چگونگی ادای نماز را به اُمت تعلیم دادند. هنگامی که فرمان «اقیموا الصلوة» را در قرآن مشاهده می کنیم، این سؤال به وجود می آید که چگونه بر این حکم عمل شود و روش «اقامه نماز» چگونه است؟ آن حضرت صلی الله علیه و سلم با این گفتار خود که: صلوا کما رأیتمونی اصلی (همچنان که من نماز می خوانم، شما هم به همین روش نماز بخوانید). به این پرسش پاسخ دادند. علاوه بر این توضیح عملی، گاهی ایشان روش اقامه نماز را با زبان نیز توضیح می دادند.

همچنین در قرآن کریم حج فرض گردیده ولی روش و مناسک آن بیان نشده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فریضه حج را به جا آورده و به طور عملی روش ادای آن را تعلیم دادند. و بر همین اساس که تشریح و تبیین قرآن کریم از طریق قول و یا عمل آن حضرت امکان پذیر است، در سال حجة الوداع در میدان عرفات جایی که همه حجاج گرد آمده بودند، اعلام فرمودند: خذوا عنی مناسککم لعلی لا اراکم بعد عامی هذا (ای مردم! احکام و مناسک حج را از من بیاموزید، شاید بعد از این سال، دیگر شما را نبینم)

تفہیم و شرح قولی به دو صورت انجام می گرفت.

الف: یکی اینکه آن حضرت، آیه ای را ذکر می کردند و یا به آن اشاره کرده، تفصیل و یا حکم مستنبط از آن را بیان می نمودند.

ب: دیگر اینکه با علم و هب و فهم مخصوص خویش آنچه از قرآن استنباط و استفاده می کردند، بدون ذکر آیه و

بدون اشاره، آن را بیان می نمودند.

برای صورت اول از میان مثالهای بی شمار فقط به ذکر سه مثال بسنده می کنیم: ۱- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرمودند: روز قیامت خداوند متعال حضرت نوح علیه السلام را ندا می دهد، او می گوید: «لبیک و سعدیک یا رب» خداوند از او سؤال می کند: آیا پیام ما را ابلاغ نمودی؟ او در پاسخ اظهار می دارد: آری! سپس از امت وی سؤال می شود که: آیا نوح پیام ما را به شما ابلاغ کرد؟ آنها اظهار می دارند: کسی نزد ما نیامد تا ما را بیم دهد. آنگاه خداوند خطاب به حضرت نوح می گوید: چه کسی در حق شما گواهی می دهد؟ او اظهار می دارد: محمد صلی الله علیه و سلم و امت وی. چنان که این امت گواهی می دهد که حضرت نوح پیام شما را ابلاغ نموده بود و گواهی امت را رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تأیید می کند. آنگاه آن حضرت فرمودند:

این فرمایش خداوند متعال در همین رابطه است! (وَجَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) (۱)

۲- حضرت عدی بن حاتم از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم پرسیدند: آیا از الخیط الابيض و از الخیط الاسود مراد دو نخ سیاه و سفید است؟ ایشان فرمودند: لا بل هو سواداللیل و بیاض النهار (خیر، بلکه مراد از آن سیاهی شب و سفیدی روز است) (۲)

۳- در سفر حدیبیه در موهای سر حضرت کعب بن عجرة شپش های زیادی پیدا شده بود، وقتی آن حضرت «مشاهده کردند، فرمودند: «من نمی دانستم که شما این قدر دچار مشقت و مشکل شده ای. آیا می توانی گوسفندی تهیه کنی؟» وی گفت: خیر، آن حضرت فرمودند: «پس سر خود را بتراش و سه روز روزه بگیر و یا به شش مسکین، شش صاع صدقه بده» (صحیح بخاری، کتاب التفسیر)

ظاهر آدر این داستان اشاره ای به آیه ای از قرآن نشده است ولی چونکه آیه: فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ در همین رابطه و در همان محل نازل شد، لذا این مثال را به طور ضمنی بیان کردیم.

در صورت دوم، در تشریح قولی قرآن کریم، قسمت اعظم احادیث نبوی نقش دارند. البته شاید بر اثر ضعف ادراک و فهم ما، مأخذ قرآنی این احادیث برای ما قابل فهم و درک نباشد. ولی تعداد آن دسته از احادیث که با اندک غور و

تأملی مأخذ قرآنی آنها برای ما روشن می شود، نیز بسیار است. حداقل دو مثال برای نمونه بیان می شود:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می فرمایند: لا یومن احدکم حتی یکون هو اه تبعاً لما جئت به (هیچ یک از شما مؤمن نمی شود، مادامی که خواست نفسانی او تابع تعلیمات و هدایت های من نباشد).

با اندک تدبری معلوم می شود که این فرموده آن حضرت از آیه ذیل قرآن مستفاد شده است:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (النساء/ ۶۵)

یعنی: «سو گند به پروردگارت که ایشان مسلمان نخواهند بود، تا آن که تو را در اختلافی که میانشان وجود دارد حاکم کنند. سپس در دلهای خود تنگی از آنچه حکم فرمودی نیابند و با انقیاد و تسلیم قبول کنند.»

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

یعنی: «هنگامی که خدا و رسولش در کاری امر کنند، برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی، حقی نیست به اینکه اختیاری در آن کار خویش داشته باشند.»

۲- آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرموده اند: من ملک زاداً و راحلة تبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا. (۳)

یعنی: «هر کس توشه و نفقه ای داشته باشد که او را به خانه کعبه برای ادای فریضه حج برساند و حج نکند و بمیرد، پس باکی بر وی نیست از اینکه یهودی بمیرد یا نصرانی.»

در رابطه با این موضوع در خود ترمذی مذکور است که این موضوع از آیه وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا استنباط شده است، ولی چون تمام آیه در روایت مذکور نیست، لذا بسیاری از مردم در فهم طریق استنباط، دچار مشکل شده اند. اگر تمام آیه را ملاحظه کنیم از قسمت آخر آن، تهدید فوق ظاهر و نمایان است. آیه کامل چنین است: و لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (آل عمران/ ۹۷)

یعنی: «حج خانه کعبه، حق الله بر مردم است و هر کس که از جهت اسباب و وسایل، توانایی رفتن به آن جا را دارد و هر کس کافر شود پس هر آینه الله از جهانیان بی نیاز است. مثالهای دیگری از این قبیل زیاد هستند، ولی چون فعلاً

و از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم غیر از قرآن دیگر به چه چیزی گوش می دادند.

پاسخ این سؤال فقط همین می تواند باشد که آن حدیث و سنت آن حضرت بود. یعنی نصایح، تعلیمات عمومی و افادات و ارشادات ایشان. و چون در این آیه به ذکر و یاد حکمت دستور داده شده است، لذا از همین آیه و جوب ذکر و یاد حدیث و سنت نیز معلوم گردید و این هم تقریباً بدیهی و مسلم است که «علم»، «ذکر» و «حفظ»، مقصود بالذات نیستند، بلکه مقدمات عمل هستند. بنابراین، از این آیه و جوب عمل بر حدیث و سنت ثابت و معلوم گردید. و هنگامی که حکمت، نام دیگر سنت است، از آیات قبلی (که در آنها حکمت نیز مانند کتاب، مُنَزَّل من الله، گفته شده بود) ثابت شد که سنت نیز از جانب الله نازل گردیده و وحی الهی است.

بعد از قرآن، وقتی به مُعَلِّم قرآن « رجوع می کنیم، می بینیم (همچنان که از قرآن معلوم می شود) خداوند غیر از قرآن، چیز دیگری که نام آن «حکمت» است، بر پیامبر خود نازل فرموده است. به طوری که تعلیمات رسول اکرم « نیز بیانگر این امر می باشد.

چنان که می فرماید: **الا انی اوتیت القران و مثله معه (۴)** یعنی: قرآن و مانند آن چیزی دیگری به من داده شده است.

بر مبنای همین نصوص قرآن و سنت، تمام علمای سلف و ائمه متفق بر این هستند که مراد از **يعلمهم الكتاب والحكمة** و آیات دیگر از این قبیل که در آنها «حکمت» ذکر شده، سنت است و سنت نیز بخشی از وحی الهی است. چنان که علامه ابن قیم در کتاب الروح می نویسد: **ان الله سبحانه و تعالی انزل علی رسوله و حیین، و اوجب علی عباده الايمان بهما و العمل بما فيهما و هما الكتاب و الحكمة و قال تعالی: (و انزل الله علیک الكتاب و الحكمة) و قال تعالی: (و هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم يتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة) و قال تعالی: (و اذکرن ما یتلی علیکن فی بیوتکن من آیات الله و الحكمة) و الكتاب هو القرآن و الحكمة هی السنة باتفاق السلف و ما اخبر الرسول عن الله فهو فی جوب تصدیقه و الايمان به کما اخبر به الرب تعالی علی لسان رسوله. هذا اصل متفق علیه بین اهل الاسلام، لا ینکره الا من لیس منهم و قد قال النبی: « انی اوتیت الكتاب و مثله معه. (۵) «خداوند متعال دو نوع وحی بر رسول خود نازل کرده که بر آن هر دو، ایمان آوردن و عمل کردن واجب است و آن**

موضوع سخن ما چیز دیگری است بنابراین، بر همین دو مثال بسنده می کنیم.

خلاصه اینکه بخش اعظم احادیث نبوی، شرح و تفصیل قرآن کریم یا مستنبط از آن است که به موجب نصوصی مانند: **يعلمهم الكتاب و لتبین للناس ما نزل الیهم جزء و ظایف رسالت است و همین نصوص و دلایل قرآنی، به ما می گوید: این تشریحات و توضیحات و استنباطات آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز واجب الاتباع هستند.**

حالا به حقیقتی دیگر از حقایق قرآن تدبر و اندیشه کنیم:

تعلیم حکمت

قرآن کریم همراه با تعلیم کتاب، تعلیم حکمت را نیز جزء وظایف آن حضرت صلی الله علیه و سلم بیان داشته است. این حکمت چیست؟ برای فهم و درک آن، نیاز به اندیشه صحیح و فکر سلیم می باشد.

برای فهم مراد و مفهوم حکمت، نخست باید به خود قرآن کریم مراجعه نمود در این صورت آیات متعددی به نظر خواهد رسید که از آنها معلوم می شود: حکمت چیزی است که خداوند متعال آن را نازل فرموده است. در سوره نساء می فرماید:

وَ اَنْزَلَ اللهُ عَلَیْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیْكَ عَظِیْمًا

یعنی: «و خداوند فرود آورد بر تو کتاب و دانش را و آموخته است تو را آنچه نمی دانستی و فضل الله بر تو بزرگ است.»

در سوره بقره در جایی فرموده است:

وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَیْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَیْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةَ یَعْظُمُكُمْ بِهِ (بقره / ۲۳۱)

یعنی: «و یاد کنید نعمت الله را بر خویش و آنچه فرود آورد بر شما از کتاب و علم که پند میدهد شما را به آن.»

از یک آیه از سوره احزاب معلوم می شود که حکمت نیز مانند آیات قرآن چیزی بوده که در خانه های ازواج مطهرات تلاوت می گردید.

وَ اذْکُرْنَ مَا یُتْلَى عَلَیْکُنَّ فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللهِ وَ الْحِكْمَةِ (احزاب / ۳۴)

یعنی: «و یاد کنید آنچه بر شما خوانده می شود در خانه های تان از آیات الله و از حکمت.»

سؤال این است که در خانه های ازواج مطهرات غیر از آیات قرآن چه چیز دیگری تلاوت می شد؟

دو، قرآن و حکمت هستند (آنگاه علامه ابن قیم در تأیید این ادعای خود همان آیاتی را ذکر کرد که در فوق بیان شدند و در آنها تعلیم و تنزیل کتاب و حکمت مذکور است) پس کتاب، قرآن است و مراد از حکمت به اجماع سلف، سنت است. آنچه رسول از جانب خداوند خبر داده و آنچه خداوند از طریق رسول خبر داده، هر دو واجب التصدیق هستند و ایمان بر آن دو الزامی است. این عقیده اساسی مسلمانان است. کسی آن را انکار می کند که از مسلمانان نباشد و خود رسول اکرم صلی الله علیه و سلم فرموده اند: «به من کتاب و مانند آن یک چیز دیگر داده شده است (یعنی سنت)»

اسوه رسول

از آنچه بیان شد معلوم گردید که پذیرفتن آنچه پیامبر اکرم «به عنوان شرح و تفسیر قرآن بیان داشته و نیز پذیرفتن آن «حکمتی» که بر ایشان نازل گردیده برای هر مسلمان، واجب است.

علاوه بر این دو، امر سومی که پیروی و اطاعت آن را قرآن کریم بر هر انسان مؤمن لازم قرار داده، نمونه زندگی اسلامی و دینی آن حضرت صلی الله علیه و سلم است که در ذات گرامی ایشان تبلور یافته بود. چنان که در سوره احزاب فرموده است:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (احزاب / ۲۱)

یعنی: «به درستی که برای شما از پیامبر الله، پیروی نیک است برای کسی که ثواب الله و روز آخر را توقع دارد و الله را بسیار یاد کند.»

در این آیه خداوند متعال به ما فرمان داده تا در تمام مراحل زندگی از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اتباع و پیروی کنیم. نه اینکه در بعضی مراحل مثلاً در حال جنگ و پریشانیها، صبر و مقاومت ایشان را به یاد آورده، از آن، پیروی کنیم. آنچنان که برای بعضیها امروزه در فهم این آیه، این اشتباه و سوء فهم پیش آمده است. زیرا که این امر با عقل و منطق موافق به نظر نمی رسد که در زمان جنگ از ایشان اتباع و پیروی کرد، ولی در زمان صلح و امنیت، طرز عمل ایشان واجب الاتباع نباشد. یا مثلاً در باب جهاد، آن حضرت برای ما الگو و اسوه حسنه باشد، ولی در اقامه نماز و ادای حج، ذات گرامی ایشان برای ما قابل اتباع و عمل نباشد. بر همین اساس در جایی دیگر به کسانی که ادعای محبت با خداوند را دارند، دستور داده شده تا در هر حال، اتباع پیروی مطلق از

رسول اکرم صلی الله علیه و سلم داشته باشند:

قُلْ أَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران)

«بگو اگر شما الله را دوست دارید، پس، از من (پیامبر) پیروی کنید، الله شما را دوست می دارد.»

در این جا معیار محبت الله، پیروی مطلق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم قرار داده شده است و چنانچه ذات گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اسوه عمل نیست و اهل قرآن مأمور به پیروی از ایشان نیستند، پس چرا خداوند به آن حضرت دستور می دهد که مردم را به پیروی از خود فرا خوانید؟ این گفتار بعید از عقل است که بگوییم مفهوم اینکه «از من پیروی کنید» فقط این است که آنچه از قرآن برای شما بیان می کنیم بشنوید و از آن پیروی کنید.

از آنچه بیان شد برای طالبان حق و حقیقت، این امر به خوبی واضح و روشن شد که به اهل قرآن دستور داده نشده که خود سرانه بر قرآن عمل کنند و با فکر و اندیشه خود آن را تفسیر نمایند بلکه آنها مأمورند تا «حکمت» را نیز که همراه قرآن نازل شده است بپذیرند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم را اسوه و الگوی عملی خویش قرار دهند. و قرآن کریم را فقط از طریق تعلیمات، توضیحات و تفسیر آن حضرت بفهمند و درک نمایند.

بعد از اینکه این امر ثابت شد باید به این امر توجه کرد که تبیین و تفسیری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم برای قرآن بیان نمود و حکمتی که بر ایشان نازل گردید و نیز نقشه کامل زندگی ایشان که توسط اصحاب گرامی برای ما ترسیم شده، نام این سه چیز، «حدیث و سنت» است و بر اساس نصوص کتاب الهی، این هر سه مورد واجب القبول می باشند. به عبارت دیگر، قرآن کریم «حدیث و سنت» را واجب القبول و واجب الاتباع قرار داده است.

دلیل قرآنی برای حجیت حدیث

حدیث حجّت است یا خیر؟ آیا شخص مسلمان می تواند حدیث را مورد توجه قرار ندهد؟ پاسخ این سؤال از طریق دیگر نیز روشن می شود و آن اینکه قرآن کریم اتباع سبیل المؤمنین (پیروی از راه و رسم مؤمنان صدر اسلام) را واجب و لازم اعلام نموده است: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (النساء / ۱۱۵)

یعنی: «هر کس بعد از اینکه هدایت برایش روشن شد با پیامبر مخالفت کند از راه غیر مؤمنان پیروی کند او را به آنچه

می گردد متوجه کنیم و در دوزخ قرارش دهیم و آن بد جایی است.»

در این آیه خداوند متعال به کسانی که راه مؤمنان را ترک کرده، راهی دیگر اختیار کنند، هشدار شدیدی داده و آنها را مستحق دوزخ اعلام نموده است. پس لازم است معلوم شود که راه مؤمنان اولین چه بوده است؟ و آیا آنها حدیث و سنت را حجت می دانسته و آن را مشعل راه قرار می دادند یا خیر؟ وقتی برای معلوم کردن راه و روش مؤمنان اولین، به روایات و تاریخ اسلام رجوع می کنیم، حالات و وقایع زیر برای ما معلوم می شوند:

۱- در تاریخ الخلفاء / ۲۹ مذکور است وقتی مسأله و قضیه ای به محضر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای حل و فصل آورده می شد، ایشان نخست به کتاب الله مراجعه می کردند، اگر راه حل آن در کتاب الله به نظر می رسید، طبق آن عمل می کردند و اگر نمی رسید به سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم مراجعه می نمودند و اگر راه حلی میسر می شد طبق آن حکم صادر می کردند و چنانچه خود ایشان از وجود راه حل آن در سنت آگاهی نداشتند، به صحابه گرامی مراجعه نموده و استفسار می کردند که چنین مسأله ای برای فیصله نزد من آورده شده، آیا شما از رسول اکرم راه حلی را برای آن اطلاع دارید؟

گاهی اوقات چندین نفر می آمدند و اظهار می داشتند: آن حضرت در مورد این مسأله چنین حکم فرمودند. آنگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه می فرمودند: الحمد لله الذي جعل فينا من يحفظ عن نبينا (سپاس خداوند را که افرادی مقرر فرموده تا مسائل را از پیامبر ما حفظ کنند و به دیگران برسانند).

۲- بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم مهم ترین موضوع برای جامعه اسلامی مسأله جانشینی آن حضرت بود که در این باره هم اصحاب بزرگوار به سنت نبوی مراجعه کردند.

در طبقات ابن سعد، تاریخ الخلفاء و غیره به نقل از حضرت علی رضی الله عنه مذکور است: بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم درباره مسأله جانشینی آن حضرت غور و تدبر نمودیم و به این نتیجه رسیدیم که آن حضرت در زندگی خود، ابوبکر صدیق را برای نماز، امام مقرر نمودند. پس کسی را که ایشان برای دین ما برگزیدند، ما او را برای دنیای خود نیز برگزیدیم و ابوبکر را جانشین آن حضرت

تعیین نمودیم.

در تاریخ الخلفاء، و غیره به نقل از ابن مسعود روایت است که بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و سلم، انصار این پیشنهاد را دادند که یک امیر از جانب ما و یک امیر از جانب شما (از مهاجران) انتخاب شود. وقتی حضرت عمر رضی الله عنه از این جریان مطلع شد، نزد انصار رفت و گفت: ای گروه انصار! آیا برای شما معلوم نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق را مأمور نمودند تا مردم را در نماز امامت کنند، اگر می دانید پس بگویید (با توجه به این امر) چه کسی حاضر است بر ابوبکر مقدم شود. آنگاه انصار متوجه شدند و اظهار داشتند: «نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر» (به خدا پناه می بریم از اینکه بر ابوبکر مقدم شویم). و بعد از اینکه سنت نبوی در این باره روشن شد، تمام انصار مطمئن شدند و بی چون و چرا خلافت ابوبکر را پذیرفتند.

نیز در همین کتاب مذکور است: بعد از وفات رسول اکرم حضرت ابوبکر رضی الله عنه در جمع انصار خطاب به حضرت سعد فرمودند: سعد! آیا به خاطر داری که یک بار در محضر آن حضرت نشسته بودیم و ایشان فرمودند: «قریش و لاة هذا الامر» (قریش و الی این امر خلافت اند). حضرت سعد بدون درنگ اظهار داشت: آری، شما راست گفتید. ما وزیر و یاورتان و شما امیر و والی هستید. آنگاه سعد از ادعای خلافت دست برداشت.

۳- بعد از وفات پیامبر در مورد دفن ایشان نیز اختلاف به وجود آمد که بر مبنای حدیث نبوی در مورد آن عمل شد. در تاریخ الکامل ۳ / ۲۲۵ و دیگر کتب مذکور است. زمانی که این اختلاف روی داد، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: از آن حضرت شنیدم که فرمودند: هر پیامبر در جایی که وفات کرده است دفن می شود. با شنیدن این حدیث، اختلاف رفع شد و به اتفاق نظر صحابه، آن حضرت صلی الله علیه و سلم در همان مکان مقدسی که قبض روح شده بودند، به خاک سپرده شدند.

۴- یکی از وقایع مهم تاریخ اسلام، واقعه «جمع قرآن» است وقتی حضرت عمر رضی الله عنه به حضرت ابوبکر رضی الله عنه پیشنهاد داد که قرآن در یکجا گردآورده شود و از اول تا آخر در یک مصحف و در میان دو لوح محفوظ گردد، نخست حضرت ابوبکر، به طور مکرر چنین می گفت: كيف افعال شيئاً لم يفعله رسول الله صلى الله عليه و سلم (چگونه من کاری را انجام دهم که پیامبر اکرم آن را انجام

نداده است) تا اینکه حضرت ابوبکر رضی الله عنه را شرح صدر و اطمینان حاصل شد و حضرت زید بن ثابت را احضار نمود و خواست تا امر مهم جمع قرآن را به او بسپارد. در ابتدا زید بن ثابت نیز همین جمله را مکرراً می گفت که: «کیف تفعلان شیئاً لم یفعله رسول الله».

ولی پس از مدتی او را نیز شرح صدر حاصل گردید و خداوند دلش را مطمئن گرداند و او برای این کار مهم اعلام آمادگی نمود. هدف از نقل آن وقایع این است که از این مطالب به خوبی روشن می شود که صحابه گرامی قبل از اقدام به هر کاری به تلاش و جستجو در سنت نبوی می پرداختند تا در صورتی که در قرآن، حکم آن معلوم نباشد از طریق سنت حکم آن را معلوم کنند.

۵- در موطأ امام مالک؛ مذکور است: شخصی جده اش وفات کرد و او برای درخواست ارث جده خود به محضر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاضر شد ابوبکر فرمودند:

مالک فی کتاب الله شیء و ما علمت لک فی سنة رسول الله شیئاً فارجمی حتی اسأل الناس (در کتاب الله حقی برایت در نظر گرفته نشده و در سنت رسول اکرم «نیز حقی برایت نمی بینم لذا فعلاً برو تا بعداً از مسلمانان در این باره نظر خواهی کنم).

سپس از صحابه در این باره جویا شد. حضرت مغیره رضی الله عنه گفت: بنده حضور داشتم که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم میراث جده را یک ششم تعیین فرمودند. حضرت ابوبکر فرمودند: کسی دیگر هم با تو بود؟ وی گفت: آری، محمد بن مسلمه انصاری نیز با من همراه بود چنان که او نیز به همین شهادت داد. آنگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه یک ششم سهم ارث را به آن زن داد.

۶- بعد از اینکه سرزمین فارس جزء قلمرو فتوحات حکومت اسلامی قرار گرفت، حضرت عمر رضی الله عنه تردید داشتند که از مجوسیان ایران جزیه گرفته شود یا خیر؟ زیرا که در قرآن کریم فقط درباره اهل کتاب گفته شده که از آنها جزیه گرفته شود و در زبان قرآن، اهل کتاب به یهود و نصارا گفته می شود، تا اینکه عبدالرحمن بن عوف شهادت داد که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم از مجوسیان اهل «حجر» جزیه گرفتند. آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه نیز از آنها جزیه گرفت.

۷- در صحیح بخاری و غیره مذکور است: شخصی از

حضرت عبدالله بن عباس مسأله ای پرسید که زنی چهل روز بعد از مرگ شوهرش وضع حمل می کند، عدتش تمام شده یا خیر؟ ابن عباس در پاسخ گفت: از وضع حمل و از چهار ماه و ده روز هر کدام مؤخر باشد، همان عدتش قرار می گیرد. ابوسلمه و ابوهریره در همان مجلس حضور داشتند ابوسلمه اظهار داشت: در قرآن مذکور است: (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) (یعنی عدت زنان حامله وضع حمل آنهاست). هدف ابوسلمه این بود که در مسأله فوق عدت تمام شده است. حضرت ابوهریره رضی الله عنه اظهار داشت: من نیز با برادر زاده ام هم نظر هستم. آنگاه ابن عباس غلام خود کریب را به نزد حضرت ام سلمه فرستاد ام سلمه اظهار داشت: سبیعه اسلمیه حامله بود که شوهرش شهید شد و چهل روز بعد از شهادتش سبیعه وضع حمل نمود و در همان موقع نیز خواستگاری آمد و آن حضرت، سبیعه را به عقد نکاحش درآورد.

حافظ ابن حجر تحت این واقعه مرقوم می دارد: گفته می شود که حضرت ابن عباس از نظریه اش رجوع کرده است. مؤید این امر این است که نظر پیروان و شاگردان ابن عباس با نظر اکثریت در این باره موافق است. رجوع صحابه به سنت، هنگام اختلاف نظر و یا وجود تعارض میان دو آیه، و عمل بر سنت، کاملاً واضح و روشن گردید.

۸- در ابوداود، ترمذی و غیره مذکور است که میان حضرت معاویه و حکومت روم پیمان و معاهده عدم جنگ تا مدت معینی بسته شد. زمانی که آن مدت نزدیک بود سپری شود، حضرت معاویه با سپاه خود به سوی سرزمین دشمن حرکت کرد و قصد داشت تا به محض سپری شدن آن مدت، ناگهان بر آنان حمله کند. یک روز حضرت معاویه از دور، سواری را دید که با صدای بلند می گوید: الله اکبر! الله اکبر! بر عهد باید عمل شود. و عهدشکنی نشود، مردم با دقت نگریستند، دیدند که آن سوار، حضرت عمرو بن عبسسه، صحابی است. حضرت معاویه از وی پرسید: چه خبر است؟ وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمودند: «هر کس با قومی پیمانی منعقد می کند، نباید برخلاف آن عمل کند مگر این که مدت پیمان سپری شود. و یا اینکه به آن قوم نقض پیمان را اطلاع دهد» وقتی حضرت معاویه این را شنید با سپاه خود به دارالاسلام بازگشت.

۹- در تاریخ طبری و تاریخ الکامل ۳۹۲/۲ مذکور است:

پاسخ چنین است این ممکن نیست که قرآن و احکام آن و حکم ایمان و عمل بر آن باقی باشد و هیچ روشی برای معلوم کردن سبیل المومنین موجود نباشد. چنین باور و عقیده ای به منزله ناقابل عمل قرار دادن و معطل کردن قرآن کریم می باشد امری که هیچ اندیشمند غیر مسلمانی هم جرأت طرح چنین مسأله ای را ندارد، فرد مؤمن و مسلمان به جای خود.

تا زمانی که دروازه عمل بر قرآن کریم باز باشد، این راه هم باز است و ادامه دارد و تمام وسایل معلوم کردن این راه نیز در اختیار مسلمانان باقی خواهند بود. بنابراین، غیر از «مجامیع احادیث»، کتب طبقات و اسماً الرجال و کتب سیره و تاریخ، کدام وسیله است که با آن می توان راه و روش تفصیلی مؤمنان نخستین را معلوم کرد؟ اگر وسیله ای دیگر هست، بیان شود و اگر نیست پس بی اعتبار قرار دادن امور مذکور، به منزله مسدود کردن دروازه عمل بر قرآن کریم است. علاوه بر این، امتیاز و برتری ای که اسلام و مسلمانان بر دیگر مذاهب دارند، با این پندار از بین می رود. زیرا که این امر به منزله این است که بگوئیم: ملت مسلمان نه تاریخی و نه کارنامه درخشان علمی و عملی و نه وسیله معلوم کردن کارنامه مسلمین صدر اسلام را در اختیار دارد. آیا هیچ مسلمانی می تواند چنین سخنی را بر زبان آورد؟

روش بعضی از منکرین حدیث خیلی عجیب و غیر قابل فهم است زیرا آنها بر تاریخ اعتماد می کنند، ولی روایات حدیث را قابل اعتماد نمی دانند. حال آن که تمام مورخان و نویسندگان تاریخ این تعهد و التزام را نکرده اند که در باره هر واقعه و رویداد تاریخی سند آن را بیان کنند و درباره راویان هم به لحاظ عدالت و ثقه بودن، آنگونه که محدثین شرایط ویژه ای دارند و با حساسیت این امر را دنبال می کنند، آنها چنین شرایطی ندارند و اهمیتی هم به این امر نمی دهند. با وجود این، تاریخ قابل اعتماد و قابل قبول باشد ولی مجامیع احادیث که در باره هر قول و فعل پیامبر یا آثار و احوال صحابه التزام کامل شده، راویانی که روایت از آنها بیان شده، پیایی ذکر شوند و هیچ فردی در وسط باقی نماند و آنها هم باید معتبر، عادل و ثقه باشند و عدالت و اعتبار و ثقه بودن آنها نیز با دلیل ثابت شده، با این همه التزام و احتیاط، مجموعه احادیث قابل اعتبار و قابل قبول نباشد، چقدر این سخن از عدالت به دور است!

علاوه بر این، احادیثی که با سندهای قوی و محکم روایت شده اند، آنها را نپذیرفتن و غیر قابل اعتبار قرار دادن،

یک بار حضرت عمر رضی الله عنه بقصد شام از مدینه خارج شد وقتی به محل «سرخ» رسید، فرماندهان سپاه اسلام آمدند به ایشان خبر دادند که در سرزمین شام وبا آمده و بیماری طاعون به شدت گسترش یافته است. وقتی حضرت عمر این را شنید، با مهاجرین و انصار که با ایشان همراه بودند، به مشورت پرداخت که چه کار کنند آنها نظریه های مختلفی ارائه کردند. بعضی گفتند: به مدینه برگردیم و بعضی دیگر گفتند: وقتی برای خدای رویم، چرا برگردیم. حضرت عمر که این اختلاف نظر را شنید به آنها گفت: شما بلند شوید و بروید و مهاجران فتح را بگوئید بیایند. آنها آمدند و متفقاً پیشنهاد کردند که همه برگردیم. بنابراین، حضرت عمر قصد بازگشت کرد ولی حضرت ابو عبیده با بازگشت مخالفت کرد. آنها در همین کشمکش بودند که حضرت عبدالرحمن بن عوف آمد او در جریان مسأله نبود، پرسید چه خبر است؟ وقتی جریان برایش گفته شد، اظهار داشت: جواب این مسأله نزد من هست. حضرت عمر فرمود: شما فردی امین و قابل اعتماد هستید بگوئید مسأله چیست؟ وی گفت: از رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند:

«هر گاه شنیدید در سرزمینی وبا آمده به آن جا نروید و هر گاه به جایی رفتید و آن جا وبا آمد، به قصد فرار از آن جا خارج نشوید» با شنیدن این حدیث، اختلاف رفع شد و همه به مدینه باز گشتند.

۱۰- در تاریخ کامل، تاریخ الخلفاء، و دیگر کتب تاریخ مذکور است که بعد از شهادت حضرت عمر رضی الله عنه حضرت عبدالرحمن بن عوف و تمام صحابه بعد از اینکه حضرت عثمان را خلیفه انتخاب کردند، با این الفاظ با وی بیعت نمودند:

نبایعک علی کتاب الله و سنة رسوله و سنة الخلیفتین بعده (ما با تو بیعت می کنیم بر کتاب الله و سنت رسولش و سنت دو خلیفه بعد از او.)

این ده مثال به عنوان مثنوی نمونه از خروار بیان شد و بیش از این لازم ندانستیم که بیاوریم. برای کسانی که منصف هستند همین مقدار کافی است و پس از مطالعه اینها هیچ منصفی نمی تواند این را منکر شود که راه مؤمنان نخستین، استناد به حدیث و سنت و آن را مشعل زندگی قرار دادن در هر کاری بود. اگر شخصی چنین پندارد که آنچه درباره سبیل المومنین، بیان شد، مأخذ آن، کتابهای حدیث و تاریخ هستند که بعد از عصر صحابه نوشته شده اند و نمی توان بر آنها اعتماد کرد،

به منزله این است که بگوییم: مؤلفان کتب حدیث، سخنان بی اساس را با سندهای جعلی و فرضی در کتابهای خویش گرد آورده اند.

این آقایان باید به لحاظ علمی و منطقی هم بیندیشند که این چگونه ممکن است؟ آیا هنگامی که مجموعه احادیث نوشته می شد، (طبق پندار منکرین حدیث) در دنیا هم یک نفر مسلمان اهل درکی وجود نداشت که در مقابل این همه جعل ها و افتراها بایستد و یا حداقل بر این امر اعتراض و اشکال کند؟ مثلاً کتاب موطا را در نظر بگیریم. این مجموعه حدیث، طبق قول ابوطالب، در سال ۱۲۰ یا ۱۳۰ هجری یعنی ۱۱۰ یا ۱۲۰ سال بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تدوین و گردآوری شده است. (۶) و تا چند سال قبل از گردآوری آن (حدود ۱۳ یا ۲۳ سال) اصحاب، آن حضرت «در قید حیات بودند. تابعین که به زیارت و ملاقات صحابه گرامی موفق شده بودند، تعداد بی شماری بودند. و در بلاد حجاز، شام، عراق، مصر و غیره حضور داشتند. مثلاً شهر مدینه را در نظر بگیریم، جایی که کتاب فوق در آن جا نوشته و گردآوری شده بود، به قدری از تابعین در آن وجود داشت که شمارش و ثبت آنها مشکل به نظر می رسد و ما به عنوان نمونه چند نفر از آنها را ذیلاً بیان می کنیم.

- ۱- اسحاق بن عبدالله بن ابی کلمة (متوفای ۱۳۶ ه.ق)
- ۲- اسماعیل بن محمد بن زهری (م ۱۳۴ ه.ق)
- ۳- ربیع بن ابی عبدالرحمن (متوفای ۱۲۹ ه.ق)
- ۴- زید بن اسلم (متوفای ۱۳۶ ه.ق)
- ۵- سالم بن ابی امیه (متوفای ۱۲۹ ه.ق)
- ۶- سعد بن اسحاق (متوفای بعد از ۱۴۰ ه.ق)
- ۷- سعید بن ابی سعید المقبری (متوفای ۱۲۳ ه.ق)
- ۸- سلمه بن دینار (متوفای بعد از ۱۴۰ ه.ق)
- ۹- شریک بن عبدالله بن ابی نمر (متوفای بعد از ۱۴۰ ه.ق)
- ۱۰- صالح بن کیسان (متوفای بعد از ۱۴۰ ه.ق)
- ۱۱- صفوان بن سلیم (متوفای ۱۲۴ ه.ق)
- ۱۲- عبدالله بن ابی بکر بن ابی حزم (متوفای ۱۴۰ ه.ق)
- ۱۳- عبدالله بن دینار (متوفای ۱۲۷ ه.ق)
- ۱۴- ابوالزناد (متوفای ۱۳۰ ه.ق)
- ۱۵- عبدر بن سعید (متوفای ۱۳۹ ه.ق)
- ۱۶- محمد بن المنکدر (متوفای ۱۳۱ ه.ق)
- ۱۷- مخزومه بن سلیمان (متوفای ۱۳۰ ه.ق)

- ۱۸- موسی بن عقبه (متوفای ۱۴۱ ه.ق)
- ۱۹- وهب بن کیسان (متوفای ۱۲۷ ه.ق)
- ۲۰- یحیی بن سعید قاضی مدینه (متوفای ۱۴۳ ه.ق)
- ۲۱- یزید بن رومان (متوفای ۱۳۰ ه.ق)
- ۲۲- یزید بن عبدالله بن لیشی (متوفای ۱۳۹ ه.ق)
- ۲۳- هشام بن عروة (متوفای ۱۴۵ ه.ق)
- ۲۴- مسور بن رفاعه (متوفای ۱۳۸ ه.ق)
- ۲۵- ابوطواله قاضی مدینه المنوره متوفای آخرین دوران بنی امیه (۱۳۲ ه.ق)

علاوه بر سلسله علمی، از لحاظ ترتیب زمانی نیز تابعین گرامی همان نسبتی را با رسول اکرم داشتند که نوه ها در سلسله نسبی خویش با جد خویش دارند. لذا اگر مسأله تعلیم و تعلم هم نمی بود، آنان از حالات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اطلاع و آگاهی داشتند همچنان که نوه ها از حالات جد خود در خانواده، به خوبی اطلاع دارند. بر همین اساس، مردم آن زمان بدون تعلیم و تدریس رسمی، از حالات و کارنامه های آن حضرت صلی الله علیه و سلم علم و آگاهی داشتند و این یک امر بدیهی و واضح است.

حالا با توجه به این مسائل، جای تدبر و اندیشه است که در چنان زمانی و با وجود چنان مردمی آن هم در جایی که آخرین دوران ده ساله زندگی پیامبر خدا در آن جا سپری شده و هیچ خانواده ای در آن جا نبود که با آن حضرت وابستگی و ارتباط نداشته و شرف و افتخار خدمت در محضر آن حضرت برایش حاصل نشده باشد، در چنان شهری، شخصی به نام امام مالک، مجموعه ای از احادیث و سنت آن حضرت را گردآوری و آشکارا در همان شهر آن را برای مردم قرائت کند و هزاران نفر از بلاد اسلام رخت سفر بسته، به مدینه بیایند و آن مجموعه را از ایشان بشنوند و بسیاری از مردم آن را نقل و روایت کنند و به وطن خویش باز گشته به دیگران برسانند. ولی یک نفر هم در مدینه منوره موجود نباشد که بر جعلی بودن تمام آن احادیث یا قسمتی از آنها اعتراض کند و لب به سخن گشاید! آیا هیچ عاقل و دانشمندی می تواند این را تصور کند که در چنین حالی و در چنان مکانی اگر - العیاذ بالله - امام مالک مفتری می بود، چگونه جرأت به چنین افتراهایی می کرد و اگر هم فرضاً جرأت می کرد، آیا تمام اهل مدینه بر افترا پردازی و جعل حدیث وی و بر نشر و پخش آن، سکوت نموده به تماشای آن می پرداختند؟!

علاوه بر اینها، امام مالک؛ در کتاب خویش، بیست و

آثار، قابل اعتبار نباشند، مطالب و مفاهیم بسیاری از آیات، مبهم و گنگ خواهد بود مثلاً در قرآن مجید مذکور است:

فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا (احزاب / ۳۷) یعنی هر گاه زید از آن زن حاجت خود را، برآورده ساخت، اما او را به نکاح تو در آوریم.

آیا قطع نظر از روایات، فقط از الفاظ این آیه می توان پی به حقیقت امر برد و آیا می توان گفت که زید چه کسی بوده است و همسرش که بوده و جریان امر از چه قرار بوده است؟ یا مثلاً در جای دیگر فرموده است: عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِي (عبس)

«رو ترش کرد و روی برگرداند از اینکه نزد وی نابینا آمد و تو را چه معلوم که شاید او پاک و تزکیه می شد».

آیا از قرآن کریم معلوم می شود که این نابینا چه کسی بوده است؟ و آنهایی که در محضر آن حضرت حضور داشتند چه کسانی بودند؟ همچنین درباره غزوه احزاب، حنین و غیره که تا حدی وقایع آنها در قرآن بیان شده، در صورتی که مجموعه روایات و احادیث غیر قابل قبول قرار گیرند، شرح و تفصیل لازم این وقایع را می توان از جایی معلوم کرد؟

در جایی دیگر از قرآن کریم ذکر شده است: وَادِّعْ كُفْرًا الَّذِي أَحْدَىٰ الطَّائِفِينَ أُنْهَىٰ لَكُمْ (انفال / ۷)

یعنی: «و یاد کن هنگامی را که خداوند به شما یکی از دو گروه وعده داد که آن مال شماست».

آیا کسی می تواند فقط از قرآن معلوم کند که این دو گروه چه کسانی بودند؟ و وعده ای که خداوند متعال در این جا یاد آوری نموده، در کجایان شده؟ و چنانچه از قرآن معلوم نشد، باید پذیرفت که وحی دیگری نیز بر آن حضرت نازل می شد. یا مثلاً در قرآن کریم مذکور است: إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ (انفال / ۴۲)

یعنی: «وقتی شما در کناره نزدیک بودید و آنها در کناره دورتر و کاروان پایین تر از شما بود».

آیا هیچکس می تواند بگوید که در این جا به کدام واقعه اشاره شده و قسمتهای دور و نزدیک کدام محل، مراد است؟ و کدام کاروان پایین تر از آنها بود؟ همچنین در قرآن کریم مذکور است: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ يُعْنَى: همانا خداوند در جاهای بسیاری شما را یاری و نصرت کرده است.

آیا قطع نظر از روایات می توان این اماکن بسیار را مشخص کرد؟ نیز در قرآن مذکور است: إِلَّا نُنصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ

پنج نفر مذکور و چند نفر دیگر را از اهل مدینه نام برده، اظهار می دارد: ما این احادیث را از این بزرگان شنیده ایم. اگر امام مالک؛ فرضاً جعل و اشتباه می کرد امکان نداشت که علما و بزرگان آن زمان، سکوت اختیار نموده، ایشان را تکذیب و تخطئه نکنند.

خلاصه، اینکه کتاب «موطأ» و دیگر کتب احادیث را جعلی قلمداد کردن، نه صرفاً سراپا ضلالت و گمراهی است، بلکه جهل و حماقت غیر قابل باوری است. وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ به همین دلیل در زمانهای گذشته احدی جرأت طرح چنین مسایلی را نکرده است. بلکه بر خلاف این، از دوران تألیف و تدوین مجموعه های کتب احادیث تا به امروز در هر دور و زمان، این کتب، صحیح و مطابق با حقیقت تشخیص داده شده و پذیرفته شده اند و در هر زمان، هزاران محدث و اهل علم آنها را از اساتید خود شنیده و روایت کرده اند.

از خود امام مالک؛ تقریباً هزار نفر «موطأ» را سماع کرده اند، چنان که شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در کتاب بستان المحدثین / ۹ مرقوم داشته و سیوطی در مقدمه تنویر الحوالک اسامی پنجاه نفر را که موطأ را از امام مالک شنیده و روایت کرده اند، ذکر نموده است. باز از همان زمان تا به امروز با تواتر بیشتر، این کتاب روایت شده است.

جای حیرت و تعجب است که منکرین حدیث، هنگامی این هذیانها را بر زبان می آوردند، چرا فکر نمی کنند و نمی اندیشند که داعیه و انگیزه طبیعی حفظ آثار بزرگان و زنده نگهداشتن یاد و کارنامه های آنان، در هر قوم و ملتی در دنیا وجود دارد. و هر ملت زنده ای در دنیا، آثار بزرگان خود، کارنامه ها و شاهکارهای قهرمانان، آثار و اشعار شاعران خود را محفوظ نگه داشته و هر تدبیر ممکن را برای این منظور به کار می برد.

پس چگونه ممکن است ملت مسلمان که در دنیا بهترین ملتی است، به علم و دانش بیش از دیگران توجه داشته و دارای بیشترین کمالات و خصوصیات زرین است، روایات اخلاق و عادات و سیره و مغازی پیامبر خود را محفوظ ننماید و به نسلهای آینده تحویل ندهد؟ آیا هیچ عاقل و دانشمندی این مسأله را باور و چنین گفته هایی را طرح می کند؟ بسیاری از مطالب آیات قرآن بدون روایات قابل فهم نیستند.

به این امر باید توجه شود که اگر غیر از قرآن کریم دیگر وسیله مستندی برای معلومات نباشد و روایات و احادیث و

لصاحبه لا تحزن ان الله معنا (توبه / ۴۰)

یعنی: «اگر شما یاری نکنید او را، پس همانا که خداوند او را یاری کرده است، آنگاه که کفار او را بیرون کردند. دومی از دو نفر بود. آنگاه که آن دو در غار بودند در حالی که به یار خود می گفت: اندوهگین مباش همانا الله با ماست.»

آن حضرت از کجا خارج شدند؟ رفیق ایشان چه کسی بود؟ و در کدام غار با یار خود پناهنده شده بود؟ آیا می توان فقط از قرآن به این سؤاها پاسخ داد؟ آیا غیر از مراجعه به روایات برای معلوم کردن این موارد، طریقی دیگر وجود دارد؟ همچنین در جایی می فرماید: لَمَسْجِدُ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقَّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ، فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا (توبه / ۱۰۸) یعنی: «البته مسجدی که از اول بنیانش بر تقوا نهاده شده سزاوارتر است که در آن بایستی. در آن جا مردانی هستند که دوست دارند پاک و نظیف شوند.»

این مسجد کدام مسجد است؟ و از چه کسانی در این آیه مدح و ستایش شده؟ و چه ویژگی در طهارت آنها وجود داشت که در این آیه مورد ستایش قرار گرفته؟ آیا پاسخ این سؤاها را می توان فقط از قرآن پیدا کرد؟ نیز در جایی می فرماید: وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا یعنی: «و بر آن سه نفری که امرشان به تعویق انداخته شد، (کرم و رحم الهی نازل گردید.)»

این سه نفر چه کسانی بودند؟ داستان آنها چیست؟ چرا مسأله آنها به تعویق افتاد؟ آیا قطع نظر از روایات، این موارد معلوم می شوند؟ همچنین مذکور است:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْزَكُمُ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوهَا (احزاب / ۲۶) یعنی: «و فرود آورد آنانی را که به این لشکرها کمک و یاری کرده بودند از اهل کتاب از قلعه های شان و در دل های شان رعب و وحشت انداخت. گروهی را می کشتید و گروهی را به اسارت می گرفتید و سرانجام، شما را وارث زمین آنها و خانه های آنها و مالهای آنها گرداند و نیز زمینی دیگر به شما داد که در آن جا هنوز قدم نگذارده بودید (یعنی زمین خیر)

این مظاهرين چه کسانی بودند؟ زمینها و اموال در کجا بود؟ نیز آن زمین دیگری که تا آن موقع هنوز مسلمانان به آن جا قدم نگذاشته بودند ولی وارث آن قرار داده شدند، کدام زمین بود؟ آیا قطع نظر از روایات، به این پرسشها می توان

پاسخ داد؟

این چند مثال بدون قصد استیجاب، فقط برای نمونه بیان شدند. مثالهای بسیاری از این قبیل وجود دارند. ولی منظور این است که پس از انکار روایات، درک مفهوم و معانی آیات مذکور قرآن و تفهیم آنها ناممکن است.

خلاصه، هر کس، قرآن کریم را کتاب الهی دانسته فهم آن و عمل بر آن را برای مؤمنان هر عصر و زمان لازم بداند، چاره ای غیر از این ندارد که مجموعه احادیث و سیره را که ائمه مجتهدین و سیره نگاران با تحمل رنج و زحمت زیادی آنها را محفوظ و یادداشت نموده اند، بپذیرد و قبول کند. روایاتی که قسمت اعظم آنها حیثیت ضمیمه توضیحی قرآن کریم را دارد.

دلیلی دیگر از قرآن برای حجیت حدیث و سنت

در این جا دلیلی دیگر از قرآن برای حجت بودن حدیث به ذهنم رسید که آن را ذکر می کنم. کسانی که حقیقتاً بر اثر اشتباه و سوء برداشت علمی چنین می گویند که حجت دینی فقط قرآن کریم است و هیچ وسیله ای دیگر غیر از آن برای اثبات احکام و مسائل شرعی وجود ندارد و وظیفه رسول فقط ابلاغ و رساندن قرآن بوده و بس، اگر مانند یک نفر طالب حق و جویای هدایت، به قرآن کریم تدبّر و اندیشه کنند، در قرآن کریم مثالهای زیادی درک خواهند کرد که بطور حکایت یا واقعه و یا به صورتی دیگر، عملی از اعمال دین در آن ذکر شده که از آن معلوم می شود این عمل در زمان نزول قرآن به حیث یک عمل دینی انجام می گرفت. حال آن که در قرآن کریم آن عمل بیان نگردیده، لذا باید قبول کرد که حکم آن از طریق سنت بیان شده است. در این جا فقط به ذکر دو سه مثال بسنده می کنیم.

۱ - در سوره توبه به رسول اکرم با این الفاظ دستور داده شده است که بر منافقین نماز جنازه نخوانید: وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا یعنی: «بر هیچ یک از آنان که بمیرد هرگز نماز نخوان.» از این آیه معلوم می شود که پیش از نزول این آیه خواندن نماز جنازه مشروع شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بر مردگان نماز جنازه می خواندند. در حالی که در قرآن از هیچ آیه ای معلوم نمی شود که پیش از نزول این آیه در آن به رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و مسلمانان دستور خواندن نماز جنازه داده شده باشد. پس لزوماً باید پذیرفت که دستور نماز جنازه از طریق سنت داده شده. همچنین در سوره جمعه در آیه: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا

بلکه آن حضرت، مطاع، متبوع، امام، هادی، قاضی، حاکم، و غیره نیز هستند و این مقامها را خود قرآن برای آن حضرت بیان نموده است.

۱- رسول مطاع است و اطاعتش بر اهل ایمان فرض می باشد. در قرآن کریم در جاهای متعددی خطاب به مؤمنان گفته شده: **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول** (از الله و رسولش اطاعت کنید) در این فرمان، **اطيعوا الرسول** به صورت یک جمله مستقل و جدا از «اطيعوا الله» ذکر گردیده که هر کس به زبان عربی آشناست، همین را می فهمد همچنان که اطاعت الله بر هر مؤمن فرض است، اطاعت از رسول او نیز یک فرض و وظیفه مستقلی است. یعنی فقط مفهوم آن این نیست کتابی را که پیامبر از جانب الله آورده، آن را پذیرفت و بر احکام آن عمل کرد. زیرا اگر مراد آیه فقط همین بود، پس این حکم در **اطيعوا الله** گفته شد دیگر نیازی به اعاده امر اطاعت با جمله مستقل «اطيعوا الرسول» وجود نداشت. علاوه بر این، در قرآن مجید از بعضی آیات دیگر، این امر بیشتر واضح و روشن می شود. در سوره نساء در آخر رکوع پنجم بعد از حکم به اطاعت الله و رسول او، منافقین مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته اند زیرا که بر اثر هواهای نفسانی و نفاق خود در اطاعت الله و رسولش کوتاهی می ورزند. در این رابطه گفته شده:

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللهُ وَ اِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (نساء رکوع ۹)

یعنی: «هنگامی که به آنان گفته می شود به سوی رسول و کتابی که خداوند فرود آورده بیایید، می بینی تو ای پیامبر منافقان را که از تو روی برمی گردانند».

در این آیه همراه با ما انزل الله یعنی دعوت به سوی کتاب الله، ذکر دعوت به سوی رسول دلیل روشنی بر این امر است که آنچه در آیات فوق از اطاعت رسول دستور داده شده، مفهوم آن این نیست از آن کتابی که بر رسول نازل شده اطاعت کنید بلکه اطاعت رسول یک امر مستقل و جداگانه ای است.

و در همین سوره بعد از دو آیه درباره اطاعت از هر رسولی که از جانب الله مبعوث شده، اعلام گردیده: **وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللهِ** (نساء / رکوع ۶)

(یعنی: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه بر حسب دستور الله از وی اطاعت شود).

۲- پیامبران از جانب الله هدایتگر و امام هستند: **وَ جَعَلْنَا هُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا** (انبیاء / رکوع ۵) یعنی: و ما آنان را امام

انْقَضُوا اِلَيْهَا وَ تَرَكُوْكَ قَائِمًا یعنی، «هر گاه مسلمانان کاروان یا بازی آی را، ببینند به سوی آن متفرق شوند و تو را تنها در نماز ایستاده رها کنند (یعنی در خطبه)»

ضمن بیان یک حکایت و گلایه، خطبه نماز جمعه ذکر شده است. از نظر ما، فکر نمی کنیم منکرین حدیث خطبه جمعه را که یک حکم شرعی و عمل دینی است و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم آن را ایراد فرموده و در اُمت نیز بطور متواتر تا به حال جریان داشته، منکر شوند. ولی هیچ آیه ای در قرآن کریم نیست که در آن به ایراد خطبه دستور داده شده باشد. پس لزوماً باید گفت که این دستور از طریق سنت داده شده است.

همچنین هیچ مسلمانی در رابطه با اذان که یک شعار اسلامی است و از زمان پیامبر اکرم تا به حال قبل از نماز گفته می شده، نمی تواند آن را انکار کند و در قرآن کریم نیز به عنوان بیان واقعه، در جایی به طور ضمنی از آن بحث شده است. مثلاً در سوره مائده مذکور است: **جهالت و شرارت کفار در حدی است که اذان را مسخره می کنند: وَ اِذَا تَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَ لَعَبًا ذَا لِكَ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُوْنَ** (مائده/ ۵۸) یعنی: و هر گاه به سوی نماز ندا کنید آن را به بازی و مسخره می گیرند. و دلیل این است که اینها قومی نادان اند.

در سوره جمعه نیز بطور ضمنی از اذان بحث شده است: **اِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلَى ذِكْرِ اللهِ وَ ذَرُّوْا الْبَيْعَ** (جمعه/ ۹) یعنی، «هر گاه برای نماز جمعه اذان داده شود پس بشتابید به سوی یاد الله و خرید و فروش را ترک کنید».

به هر حال از این آیات ثابت و معلوم می شود که در عصر نبوت، پیش از نزول این آیات، اذان به عنوان یک عمل و برنامه دینی اجتماعی مسلمانان، رواج داشت و هیچ آیه ای در قرآن وجود ندارد که از آن، حکم و مشروعیت اذان ثابت گردد. لذا باید گفت که مشروعیت اذان از طریق سنت ثابت شده است.

مقام و موقعیت اصلی پیامبر

به نظر ما اشتباه اصلی منکرین حدیث این است که آنان مقام و موقعیت اصلی پیامبر را درک نکرده اند. اگر آنان به منظور درک و حصول مقام نبوت و شناخت حقیقی جایگاه نبی و رسول، به قرآن مجید مراجعه و در آن، تدبر و اندیشه کنند، برای آنها معلوم خواهد شد که حیثیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فقط به عنوان یک پیام رسان نیست

و پیشوا قرار دادیم که طبق حکم ما، راهنمایی می کنند.

۳- رسول اکرم «از جانب الله حاکم و حکم قرار داده شده است. حکم قرار دادن ایشان در هر اختلاف، و پذیرفتن حکمیت ایشان با جان و دل، برای تمام اهل ایمان فرض بلکه شرط ایمان قرار داده شده چنان که در سوره نساء مذکور است:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء / رکوع ۹) یعنی: «سوگند به پروردگار تو که اینها مسلمان نخواهند بود تا آن گه تو را حاکم کنند در اختلافی که میان آنها واقع می شود، آنگاه در دلهای خویش هیچگونه تنگی و نگرانی از آنچه حکم فرموده ای، نیابند و قبول کنند قبول کردنی.»

همچنین در سوره احزاب مذکور است: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب / ۳۶) یعنی: و نیست برای هیچ مؤمن و مومنه ای، اینکه در کار خود اختیاری داشته باشند هنگامی که الله و رسولش در امری فرمانی بدهند. و در سوره نور چنین فرموده است: انما كان قول المؤمنين اذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم ان يقولوا سمعنا واطعنا (نور / ۵۰) یعنی: قول مؤمنان هنگامی که به سوی الله و رسولش فرا خوانده می شوند، این نیست که بگویند شنیدیم و فرمانبرداری کردیم. خلاصه، تمام این آیات در این باره نص صریح اند و هر امری از امور مسلمانان که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم درباره آن حکمی صادر کند، واجب التسلیم است و هیچ مسلمانی را یارای چون و چرا در آن نیست.

۴- برای سعادت و رستگاری هر انسانی همچنان که اطاعت و پیروی الله لازم و ضروری است، اطاعت و پیروی رسول نیز ضروری است. و همچنان که نافرمانی الله وسیله گمراهی و بدبختی است، نافرمانی رسول او نیز موجب ضلالت و گمراهی است: وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (احزاب / رکوع ۸) یعنی، هر کس از الله و رسولش اطاعت کند، بدرستی که رستگاری بزرگی به دست آورده است. وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (احزاب / ۵)

هر کس از الله و رسولش نافرمانی کند، در گمراهی آشکار قرار گرفته است. نیز در قرآن کریم گفته شده که کفار بعد از اینکه به دوزخ افکنده می شوند بر نافرمانی الله و رسول او حسرت برده و متأسف می شوند: وَيَوْمَ نُقَلِّبُ وُجُوهَهُمْ

فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (احزاب / ۶۶) یعنی: «روزی که چهره های آنها در آتش، گردانیده شود می گویند ای کاش از الله و رسول او پیروی می کردیم.» در جایی دیگر می فرماید: يَوْمَئِذٍ يُودِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْآرْضُ

یعنی: «در آن روز کافران و آنان که از پیامبر نافرمانی کردند آرزو می کنند ای کاش زمین بر آنان هموار می شد.» همچنین به مسلمانان توصیه شده هیچ سخنی که نافرمانی رسول در آن باشد با یکدیگر نگویند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَنْثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ (مجادله / رکوع ۹) یعنی: «ای مسلمان هنگامی که با یکدیگر در گوشی سخن می گوید پس در باب گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر، در گوشی سخن نگوئید.»

مَا اتَّكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر، رکوع ۱)

اگر این آیه با اموال ارتباط داشته باشد باز هم برای ادعای ما مستدلی خواهد بود و از آن ثابت می شود که آنچه پیامبر اکرم «بر حسب تشخیص خویش تقسیم کنند. برای اهل ایمان پذیرفتن آن واجب است و کسی را حق چون و چرا در آن نیست.

النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم (احزاب، رکوع ۱)
حضرت شاه عبدالقادر؛ دو سطر درباره این آیه نوشته اند که نقل آن بسیار مناسب به نظر می رسد. می فرماید:
«پیامبر جانشین الله است. در جان و مال خود نمی توان طوری دخل و تصرف کرد که پیامبر دخل و تصرف می کند. و خود را به آتش افکندن حرام است، ولی اگر پیامبر فرمان دهد، فرض است.»

۷- خشنود کردن رسول مانند خشنود کردن الله واجب و شرط ایمان است. وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يَرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ

۸- دوست داشتن پیامبر (بیش از تمام چیزهای دوست داشتنی دنیا) مانند دوست داشتن الله لازم است و هر کس چنین نکند، از هدایت الله محروم و از فاسقان است. قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه / ۲۴)
یعنی: بگو (ای پیامبر) اگر پدران شما و فرزندان شما و

برادران شما و همسران شما و خویشاوندان شما و مالهایی که گرد آورده اید و تجارتي که از کساد آن بیم دارید و خانه هایی که آنها را می پسندید، دوست تر هستند نزد شما از الله و رسول او و از جهاد در راه او، پس منتظر باشید تا آن که بیاورد خداوند عذاب خود را و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند.»

۹- هنگامی که پیامبر خدا به سوی چیزی دعوت دهند و فرا خوانند، اجابت آن بر هر مؤمن فرض است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ) (انفال / ۲۴) ای مسلمانان! پاسخ دهید به الله و رسول او هنگامی که شما را فرا خوانند به سوی آنچه حیات و زندگی شما در آن هست.

۱۰- هنگامی که رسول اکرم « به سوی امری دعوت دهند، رفتن بدون اجازه از محضر ایشان برای هیچ مؤمنی جایز نیست و هر کس چنین کند، اندیشه عذاب دردناکی برایش هست: انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله وآن يكوئوا معه على أمر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنه (النور / ۶۲) « بدرستی مؤمنان کسانی هستند که به الله و رسول او ایمان آورده اند و هر گاه با وی در کار مهمی باشند از آن جا نمی روند تا از ایشان کسب اجازه نکنند.»

سپس در همین رابطه درباره کسانی که بدون اجازه و مخفیانه از مجلس بیرون می روند، فرموده است: فليخذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم (النور / ۶۳)

«پس باید بیم داشته باشند کسانی که از امر پیامبر مخالفت می کنند اینکه گرفتار فتنه ای شوند و یا اینکه عذاب دردناکی به آنان برسد»

مسأله بیان «مقام و منصب رسول و پیامبر»، یک موضوع مستقلی است و چنانچه با شرح و تفصیل بیشتری در این مورد نوشته شود، به چندین برابر بیش از آنچه نوشته شده، نیاز خواهد بود. بدون تردید تعداد زیادی آیه به عنوان مستدل این موضوع می توان آورد. ولی در این جا به همین مقدار بسنده می کنیم و می گوئیم: هنگامی که از قرآن کریم مطاع، امام، هادی، امر و ناهی، حاکم و حکم بودن آن حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت گردید، باید پذیرفت که درباره دین، هر امر و نهی و هر داور و هر قول و عمل ایشان الزاماً باید پذیرفته شود. تا زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در این دنیا در قید حیات بودند، اُمت مرحومه، مفهوم ارشادهای ایشان

و اسوه حسنه بودن ایشان را همین دانسته و اصحاب گرامی که شاهدان عینی و مخاطبین مستقیم آن حضرت بودند، از گنجینه گرانبهای علم و هدایت ایشان کاملاً حفاظت به عمل آورده، با امانتداری تمام به نسلهای بعدی تحویل دادند. سپس خداوند متعال به افراد بسیاری از اُمت در قرنهای بعدی، توفیق و افتخار تدوین دفتر احادیث و سنن، ترتیب و تحقیق، نقد، تعلیم و تعلم، ترجمه و تشریح، حفظ و اشاعت آنها را عنایت نمود و آنها توانستند پایه گذار علوم و فنون بسیاری در این باره باشند و بهترین تألیفات و تصنیفات را از خود در این فن بر جای گذارند. و این امری است که برای هیچ امتی چنان افتخاری نصیب نگردیده است. نتیجه و سرانجام این نهضت آن است که گرچه حدود چهارده قرن از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و سلم دارد سپری می شود ولی در پرتو فرمایشات، ارشادها و اسوه حسنه ایشان، پویندگان راه شریعت می توانند مانند قرن اول در این طریق گام برداشته و به پیش روند.

حقیقت این است که بعد از مسدود کردن دروازه نبوت، شایسته بود که خداوند متعال انتظام حفظ هدایتها، تعلیمات و اسوه حسنه خاتم الانبیا را بنماید. چون بعد از ایشان تا قیامت، دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد و ایشان که تا آخرین نسل بشر به عنوان پیامبر برگزیده شده اند، در این صورت لزوماً باید سنت و اسوه حسنه ایشان تا قیامت محفوظ و مصون باقی بماند، تا جامعه بشری به خوبی بتواند از آن، نیازهای معنوی خود را مرتفع سازد. همان چیزی که مؤمنان صدر اسلام در پرتو آن، به سعادت و رستگاری نایل آمدند. امروزه هیچ مخالف و دشمنی هم نمی تواند این را منکر شود که در مدت زمان گذشته از جانب خداوند متعال، برنامه حفظ و نگهداری کامل وجود داشته و ایمان و باور داریم که در آینده نیز این برنامه و انتظام الهی وجود خواهد داشت.

و زمانی که لازم و مناسب باشد، خداوند متعال افرادی را برای خدمت به این امر مهم توفیق عنایت خواهد کرد. خداوند ما را از زمره همین گروه قرار دهد. آمین

- ۱- صحیح بخاری، کتاب التفسیر، به روایت ابو سعید خدری
- ۲- بخاری، کتاب التفسیر
- ۳- رواه الترمزی عن علی و یویده ما فی الدارمی عن ابی امامة
- ۴- رواه ابوداود و ابن ماجه و الدارمی عن المقدم بن معد یکر
- ۵- (کتاب الروح / ۹۲)
- ۶- مقدمه تنویر الحوالک / ۶